

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی نکات تفسیری آیه 35 یونس در فراز «الا ان یهدی»؛

بحث در آیه شریفه 35 از سوره مبارکه یونس است که فرمود: قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ در چند جلسه قبل، نکات و احتمالاتی را در مورد این آیه به عرض رساندیم و در نهایت بیان کردیم که قسمت مهم آیه، استثناء (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) است. در این باره فرمایش مرحوم علامه طباطبایی(ره) را ملاحظه فرمودید. بعضی از مناقشات و ملاحظات بر فرمایش مرحوم علامه(ره) را در بحث گذشته عرض کردیم.

مناقشه بر نظریه علامه طباطبایی(ره) از منظر مختار:

ظاهر فراز یهدی الی الحق، اعم است از هدایت بالذات و بالغیر؛ یکی دیگر از ملاحظات این است که (یهدی الی الحق) را آن طوری که ایشان معنا می کنند، ما باید مصداقش را منحصر در خدای تبارک و تعالی بگیریم ولو اینکه با تکلف می فرمایند که انبیاء و ائمه(علیهم السلام) هم «بنفسهم یهدی الی الحق» هستند. که ما توضیح دادیم از باب اینکه بالاخره «غیر خدا» یعنی انسان، اینها را هدایت نمی کند و هدایت اینها هدایت اکتسابی نیست. حالا تعبیر بکنیم که چون هدایتشان مثل علمشان لدنی هست و ذاتی هست. لذا هدایت اینها هم بنفسه است. ولی خوب این توجیه است. ما باشیم و ظاهر لفظ (یهدی الی الحق)، این اعم است. از اینکه کسی «یهدی الی الحق» یا «بالذات» باشد یا «بالغیر» باشد.

بنابراین اینکه حالا چه بسا قرینه ای در روایتی یا جایی دیگر داشته باشیم بر اینکه مراد از هدایت الی الحق، یعنی بالذات و بیاییم اینجا هدایت بنفسه و بالغیر درست کنیم، این نه در ظاهر آیه تأییدی برایش وجود دارد و نه قرینه ای برایش پیدا کردیم یعنی قرینه ی خارجی ندارد. چه اینکه به نظر مختار، آیه ظاهرش همین است که (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)، کسی که به حق هدایت می کند، خوب حالا این اعم از این است که خودش، بالذات هدایت کند یا اینکه بالتبع هدایت کند. و اگر اینطور امیدیم آیه را معنا کردیم آنوقت با آن آیاتی که می فرماید (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)، سازگاری پیدا می کند.

اما اگر این را بخواهیم به هدایت بالذات معنا کنیم. آیه معنایش مشکل می شود. زیرا آیه این است که (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) یعنی کسی که هدایت به حق می کند و حق را می داند و به آن هدایت می کند، آیا این سزاوار به تبعیت می شود؟ یا کسی که (أَمْنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى)، پس (لَا يَهْدِي) یعنی هدایت را ندارد و هدایت را نپذیرفته است.

بررسی معنای «الا» در فراز «الا ان یهدی» از منظر مختار: بر خلاف جمهور، به دو شاهد قرآنی، «الا» در آیه، استثناء نیست، بلکه عاطفه است؛

حالا غیر از احتمالاتی که در کلام فخر رازی و در کلام مرحوم علامه طباطبایی (ره)، پیرامون فراز (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) بود به نظر مختار اگر مراجعه‌ای بفرمایید به کتاب «مغنی اللیب»، خواهید دید که یکی از معانی «الا» را «الای عاطفه» قرار داده است. از این روبه نظر مختار چه اشکالی دارد که در این آیه مورد مناقشه نیز، بیاییم «الا» را «الای استثنائیه» قرار ندهیم تا بعد برخی اشکال کنند و عده‌ای بگویند آیا معنای «الا» استثنای متصل است؟ یا استثنای مفرغ است؟ یا استثنای منفصل است؟ بلکه اساساً «الا» را در این آیه به معنای حرف عطف بگیریم. البته در برخی از آیات شریفه قرآن، «الا» به معنای «الای عاطفه» داریم. مثلاً

«شاهد اول»:

در آیه شریفه 150 بقره که فرمود: (لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) اینجا جمعی مثل اخفش، فراء و ابو عبیده گفته‌اند اینجا «الا» به معنای واو است. در این صورت معنای آیه این می‌شود که: (لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ)، مردم بر شما حجّتی نداشته باشند، (الا الذين ظلموا منهم) یعنی «و لا الذين ظلموا منهم»، آنهایی که به مردم ظلم کردند نیز، بر شما حجّتی نداشته باشند. این یک مورد.

«شاهد دوم»:

باز در آیه‌ی 10 و 11 نمل که فرمود: (إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ * إِلَّا مَنْ ظَلَمَ)، که بر فراز (إِلَّا مَنْ ظَلَمَ) همان «لا» در عبارت (لَا يَخَافُ) بر سرش در می‌آید. یعنی معنای آن چنین است که «لا یخاف لدی المرسلون و لا من ظلم» است. به دیگر سخن ترجمه‌ی آیه چنین است که، مرسلون خوف ندارند و کسی که ظلم می‌کند هم خوف ندارد. پس (إِلَّا مَنْ ظَلَمَ) را به معنای «الای عاطفه» بگیریم.

البته جمهور ادبا و مفسران، در این دو آیه‌ای که خواندیم، «الا» را منقطع گرفته‌اند و گفته‌اند «الا» منقطع است. لیک بر خلاف نظر ایشان، به نظر می‌رسد، احتمال عطف در همین آیه مورد بحث نیز، قابل پیاده شدن باشد. یعنی (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ)، یعنی آیا کسی که هدایت به حق می‌کند، سزاوار است تا تبعیت شود، (أَمَّنْ لَا يَهْدِي)، یا کسی که خودش هدایت ندارد؛ پس طبق این معنا (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) هم یعنی «و لا ان یهدی» است که نه خودش هدایت دارد و نه هدایت می‌شود. یعنی خودش بنفسه هدایت ندارد و هدایت هم نمی‌شود. در نتیجه طبق نظریه‌ی پنجم که نظر مختار است، دو نکته حائز اهمیت است که عبارتند از:

نکته‌ی اول:

عطف گرفتن معنای «الا» رافع تمامی اشکالات مطرح شده در مقام است؛ در این صورت، معنای آیه چقدر روان می‌شود یعنی اگر «الا» را عاطفه بگیریم، بر این‌که آیا کسی که خودش هدایت به حق می‌کند سزاوار است، تبعیت شود، یا کسی که خودش هدایت ندارد و هدایت هم نمی‌شود. یعنی طبق عاطفه بودن «الا» دیگر نمی‌گوییم که فراز (إِلَّا أَنْ يُهْدَى) استثناء است، تا بگویند این اصنام و اوئان چگونه هدایت می‌شوند. چه اینکه طبق جمیع تفاسیر

گذشته، **(إِلَّا أَنْ يُهْدَى)** اشکالش این بود که آیه مربوط به اجسام، اوئان و بتهاست.

لذا وقتی خدا می‌گوید: اینها هدایت ندارند مگر اینکه هدایت بشوند، این اشکال مطرح می‌شود که اینها که قابل هدایت نیستند، پس چگونه هدایت اینها بر هدایت تعلیق شده است!!! لکن اگر «الا» را به «الای عاطفه» معنا کردیم این اشکال به وجود نمی‌آید و معنای آیه این می‌شود که اینها خودشان هدایت ندارند و هدایت هم نمی‌شوند. پس روشن است که الای عاطفه با معنای آیه سازگاری دارد با اینکه این اوئان و بتها قابلیت هدایت را هم ندارند.

در نتیجه به نظر مختار، این بهترین تفسیر برای الا است، ولی من در هیچ یک از تفاسیر این بیان را ندیده‌ام. حالا تأملی بفرمایید با توجه به این که در برخی دیگر از آیات قرآن «الا» را به معنای حرف عاطفه معنا کرده‌اند، این یک معنای روان برای آیه شریفه می‌شود. خوب حالا این معنای اجمالی آیه شریفه بود و خلاصه نکات اجمالی آیه این است که خداوند متعال می‌فرماید: چه کسی باید تبعیت بشود، چه کسی لزوم تبعیت دارد و یا قابلیت هدایت دارد؟ که آیه در پاسخ می‌گوید: آن کسی که هدایت به حق می‌کند.

نکته‌ی دوم:

عطف گرفتن الا، مفهوم این است که این آیه از باب ملاک، بر مشروعیت تقلید دلالت دارد؛ نکته دیگر به نظر مختار یکی از آیاتی که می‌تواند در بحث تقلید از باب «ملاک»، نه از باب «دلالت مطابقی»، بیاییم از آن برای مشروعیت تقلید استفاده کنیم، همین آیه شریفه است. ولو فقها، در بحث اجتهاد و تقلید، به این آیه تمسک نکرده‌اند. چه این که مجتهد، چون به حق می‌رسد، حالا «حق واقعی» یا «حق ظاهری»، لذا او هدایت به حق می‌کند، پس باید تبعیت بشود؛ بدین رو، کسی که احکام را نمی‌داند نباید تبعیت شود. البته در این مجال، اصلاً نمی‌خواهیم در بحث اجتهاد و تقلید به تبیین ملاک یا دلالت مطابقی، وارد شویم.

بررسی هفت روایت در تاویل آیه 71 اسراء در تبیین موضوع مهدویت؛

ما وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که روایات این فراز **(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ)** را بر انبیاء و ائمه طاهرین (علیهم السلام) تطبیق کرده‌اند، یا در بعضی روایات، ائمه (علیهم السلام) فرموده‌اند: «فینا نزلت» لذا شایسته است که این روایات را بخوانیم، بعد آن روایتی که بالخصوص در مورد قضیه مهدویت است را بررسی کنیم تا ببینیم در چه حدی دلالت دارد و آیا می‌توان از آن چنین استفاده‌ای را کرد یا خیر. لذا باید اول این روایات را ملاحظه فرمایید.

روایت اول: روایت ابو بصیر از امام صادق (ع)؛

در تفسیر «البرهان» جلد سوم صفحه 28 تا 30، ده روایت در ذیل این آیه شریفه آورده است. البته تفسیر «البرهان» از کتاب «الکافی» مرحوم کلینی (ره) این روایات را نقل می‌کند.

الف. بررسی سند:

«محمد بن یعقوب»: کلینی (ره)؛

«عن عدّة من اصحابنا»: که عده‌ی کافی در جای خودش روشن است که چه کسانی هستند؛

«عن احمد بن ابی عبد الله»: که احمد بن ابی عبد الله، همان احمد بن محمد بن خالد برقی است که موثق است ولو ایشان از

ضعفا هم روایت نقل می‌کند و مراسیل را هم روایت می‌کند، ولی توثیق شده است.

«عن عمرو بن عثمان»: البته ما سه عمرو بن عثمان، در کتب رجالی داریم، اول: «عمرو بن عثمان ثقفی»، «عمرو بن عثمان جُحنی»، «عمرو بن عثمان عضدی». که از میان اینها «عمرو بن عثمان ثقفی» توثیق شده است. «عمرو بن عثمان عضدی» در اسناد کتاب «کامل الزیارات» توثیق عام دارد، ولی عمرو بن عثمان جُحنی توثیق ندارد.

«عن علی بن ابی حمزه»: که این راوی اگر «علی بن حمزه ثمالی» باشد، روشن است که موثق است و اگر «علی بن حمزه بطائی» باشد، اقوال درباره او مختلف است. چه اینکه متقدمین از رجالیین در مورد ایشان، توثیقی ندارند و بعد افرادی مثل ابن غضائری و علامه حلی (ره) ایشان را تضعیف کرده‌اند، ولی شیخ طوسی (ره) در کتاب «عده الاصول» می‌گوید: طایفه امامیه به روایات علی بن ابی حمزه بطائی عمل می‌کند.

«عن ابی بصیر»:

ب. بررسی دلالت:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ لَقَدْ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِقَضِيَّةٍ مَا قَضَى بِهَا أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ وَكَانَتْ أَوَّلَ قَضِيَّةٍ قَضَى بِهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)» اولین قضاوتی که امیرالمؤمنین (ع) بعد از رحلت پیامبر (ص) کرد و قبل از امیر المؤمنین (ع) چنین قضاوتی نبوده، این بوده که «وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ أَفْضَى الْأَمْرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ (ع) وَ قَتِي حُكُومَتَ بِهِ دَسْتُ أَبُو بَكْرٍ رَسِيدَ، كَسَى رَا أَوْرَدَنَدُ بِيشِ أَبُو بَكْرٍ كَفْتَنَدُ: اَيْنِ شَرْبِ خَمَرِ كَرْدَه، أَبُو بَكْرٍ اَز او پَرسید «أُ شَرِبْتُ الْخَمْرَ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ نَعَمْ» گفت: بله. گفت: «فَقَالَ وَ لَمْ شَرِبْنَهَا وَ هِيَ مُحَرَّمَةٌ»، گفت: «فَقَالَ إِنِّي لَمَّا أَسْلَمْتُ وَ مَنَزَلِي بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٍ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ يَسْتَجْلُونَهَا». من وقتی مسلمان شدم در میان قومی بودم که همه خمر می‌خوردند و آن را حلال می‌شمردند و گفت: «وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَأَجْتَنِبُهَا»، اگر علم داشتم این حرام است نمی‌خوردم. گفت: من نمی‌دانستم که خمر حرام است.

ابوبکر به عمر گفت چه کنیم؛ «فَالْتَفَتَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ مَا تَقُولُ يَا أَبَا حَفْصٍ فِي أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ»، عمر گفت: «فَقَالَ مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا». یعنی ابو الحسن علی ابن ابی طالب (ع) باید این معضله را حل کند. «فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا غُلَامُ ادْعُ لَنَا عَلِيًّا».

ابو بکر اول گفت: علی ابن ابی طالب (ع) را دعوت کنیم تا از او سوال کنیم. عمر گفت: نه برویم پیش علی ابن ابی طالب (ع). «قَالَ عُمَرُ بَلْ يُؤْتَى الْحَكْمُ فِي مَنْزِلِهِ فَأَتَوْهُ وَ مَعَهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَأَخْبَرَهُ بِقِصَّةِ الرَّجُلِ فَأَقْتَصَرَ عَلَيْهِ قِصَّتَهُ». علی ابن ابی طالب (ع) فرمود: «فَقَالَ عَلِيٌّ (ع) لِأَبِي بَكْرٍ ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ يَدُورُ بِهِ عَلَى مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَمَنْ كَانَ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَلْيَشْهَدْ عَلَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ» یک کسی را بفرستید میان دوستان و مسلمانانی که با او در ارتباط هستند، از آنها سوال کنید که آیا کسی آیه حرمت شرب خمر را برای این آدم خوانده یا نخوانده است؟

اگر آیه حرمت برایش خوانده شده باشد، باید حدش زد و اگر آیه برایش خوانده نشده باشد، «فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ»، که «فَعَلَ أَبُو بَكْرٍ بِالرَّجُلِ»، ابو بکر این کار را انجام داد «فَفَعَلَ أَبُو بَكْرٍ بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِيٌّ (ع) فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ أَحَدٌ» و هیچ کسی هم شهادت به این نداد. «فَخَلَّى سَبِيلَهُ» بعد سلمان فارسی (ره) می‌گوید: به امیر المؤمنین (ع) عرض کردم: «فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِيٍّ (ع) لَقَدْ أَرَشَدْتَهُمْ». خوب اینها را کمک و راهنمایی کردی. و اینها را هدایت کردی.

شاهد ما این فراز است که امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ می‌فرماید: «إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَدِّدَ تَأْكِيدَ هَذِهِ الْآيَةِ فِي وَ فِيهِمْ» من می‌خواستم این آیه را تأکید کنم که در مورد من و در مورد اینهاست. بعد آیه را می‌خوانند که: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ خوب این روایت، دلالت خیلی خوبی دارد که این (مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) در مورد امیر المؤمنین (ع) است. در مورد کسانی است که وصل به منبع هدایت هم باشند.

حالا ببینید باز من نکته‌ای عرض کنم اینجا که ممکن است از جهتی مؤید فرمایش مرحوم علامه(ره) باشد ولو باز همان اشکال ظهوری که عرض کردیم باقی می‌ماند. ببینید ما اگر هدایت را مصداقی بررسی کنیم، این یک نوع بررسی است و نوع دیگر آن است که بگوییم این آدم، تمام فعلهایش و قولهایش و اعمالش و فکرش، هدایت الی الحق است.

این **(مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)** را نباید بیاوریم روی مصداق، زیرا اگر روی مصداق آمد، یک آدم معمولی هم در موردی خاص می‌تواند **«یهدی الی الحق»** باشد. در این صورت به این فرد به خصوص نمی‌توان گفت: **«یهدی الی الحق»**، چرا که این شخص فقط در یک مورد تخصص داشته و وارد بوده و زحمت کشیده و حق را پیدا کرده، ولی عنوان هادی الی الحق را نمی‌توان به او داد. لذا سؤال این است که به چه کسی می‌توان گفت **«یهدی الی الحق»** است؟ مخصوصا که مضارع دلالت بر استمرار هم دارد، نه به معنای اسم فاعل. بلکه به این معنا که دلالت بر حال و آینده و استقبال دارد.

یعنی کسی است که الان، آینده و تا آخر عمرش **«یهدی الی الحق»** است؛ لذا **«من یهدی الی الحق»**، یعنی کسی که تمام اعمالش رفتارش در تمام قضایا، چه قضایای ظاهری شخصی‌اش و چه قضایای حتی اجتماعی‌اش، در همه قضایا **«یهدی الی الحق»** است. اگر اینطور معنا کردیم، بعد از خدای تبارک و تعالی، غیر از انبیاء و ائمه اطهار(علیهم السلام) مصداقی ندارد، می‌خواهم تلاش کنم بگویم که اصلا اگر روایتی نداشته باشیم، عنوان **«من یهدی الی الحق»**، عنوانی است که بر غیر معصومین(علیهم السلام) تطبیق نمی‌کند و فقط بر اینها تطبیق می‌کند. این روایت هم که شاهد بر این مدعاست.

روایت دوم: مرفوعه‌ی عبد العزیز بن مسلم از امام رضا(ع)؛

روایت دیگر را باز مرحوم کلینی(ره) نقل می‌کند.

الف. بررسی سند:

«عن ابی محمد قاسم بن علاء»: قاسم بن علاء را در کتب رجالی می‌گویند اهل آذربایجان بوده است؛ درباره وی نوشته‌اند که خدمت حضرت ولی عصر(عج) رسیده و معجزه‌ای از آن حضرت دیده است، «وقف علی معجزته». علی ای حال، وی فردی بسیار مورد احترام و وثوق است. و مانند کلینی(ره) و دیگران، وقتی اسم ایشان را نقل می‌کنند، ترحم هم می‌کنند و «رحمه الله» ذکر می‌کنند که در کتب رجال یکی از چیزهایی که دلالت بر وثوق دارد، همین ترحم است. «رفعه عن عبد العزیز بن مسلم»: این شخص توثیق ندارد.

ب. بررسی دلالت:

«قَالَ كُنَّا مَعَ الرَّضَا(ع)... إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - يُوفِّقُهُمُ اللَّهُ وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حِكْمِهِ»، خدا از آن گنج علمش و حکمت‌هایش به اینها اعطا می‌کند، «مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ»، چیزی را که به غیر اینها نمی‌دهد. خدا به ائمه(علیهم السلام) علم و حکمتی را داده که به غیرشان نداده. «فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ» علم اینها فوق علم اهل زمانشان است.

بعد امام هشتم(ع) اشاره به این آیه می‌کنند که: «فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» یعنی طبق این روایت معنای فراز **«من یهدی الی الحق»**، این است که «من یهدی ببرکة علم من الله» و ائمه(علیهم السلام) به این طریق هدایت به حق می‌کنند و در هر موردی حق برایشان روشن است.

همانطور که طبق اعتقاد امامیه می‌گوییم که ائمه طاهرین (علیهم السلام) خطا نمی‌کنند و مصون از خطا و معصوم از خطا هستند. حالا بعضی افراد نادان و جاهل که در زمان ما هم متأسفانه هستند که می‌گویند: ما عصمت ائمه طاهرین (علیهم السلام) را از کجا اثبات کنیم. اینها روی ضعف علمی که دارند، می‌گویند ائمه (علیهم السلام) مانند بزرگان از علما بوده‌اند ولی یک مقدار بالاتر! ولی اگر ایشان روایات را ببینند و یا در قرآن کریم به این آیات دقت بکنند، که عنوان «[من یهدی الی الحق](#)»، فقط بر معصومین (علیهم السلام) اطلاق می‌شود و بر غیر معصوم اطلاق نمی‌شود، اشکالشان برطرف می‌شود به اینکه اینها علمشان فوق علم اهل زمانشان هست، و اینها صاحب عصمت مطلق هستند و اینها در هیچ چیز خطا نمی‌کنند.

البته در ابتدای این روایت مفصل و مهم، که در کافی ج 1 ص 201 خوانده شد و در مورد امامت است، می‌فرماید: «الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اكْتِسَابٍ بَلْ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارُهُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتْ الْحُلُومُ وَ حَارَتْ الْأَلْبَابُ وَ خَسَّتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ». که واقعاً هم ما و هم مردم ما باید این تعبیری که مربوط به امامت است و در کتاب الحجّة کافی آمده ببینیم اینها را و در کلمه کلمه‌اش دقت کنیم.

روایت سوم: روایت عبدالرحمن بن مسلمة از امام صادق(ع)؛

باز روایت سومی که صاحب کتاب «البرهان» به نقل از کلینی(ره) آورده است

الف. بررسی سند:

«عنه عن أبي علي الأشعري»: که همان احمد بن ادریس شیخ کلینی(ره) است که موثق است.
 «عن محمد بن عبد الجبار»: این هم موثق است.
 «عن ابن فضال و الحجال جميعاً» یعنی محمد بن عبد الجبار از ابن فضال و حجال هر دو نقل کرده.
 «عن ثعلبة بن ميمون»: که موثق است.
 «عن عبد الرحمان بن مسلمة الجريري» یا حریری، که ایشان توثیق ندارد.

ب. بررسی دلالت:

«قال قلت لأبي عبد الله(ع)» به امام صادق(ع) عرض کردم: «يُؤَيِّخُونَا وَ يُكْذِبُونَا». این عامه و اهل سنت به ما بخ بخ می‌گویند و گفتند در روز غدیر گفتند ولی حالا ما را تکذیب می‌کنند. «أَنَا نَقُولُ إِنَّ صَيِّحَتَيْنِ تَكُونَانِ» ما می‌گوییم آن دو صیحه‌ای که در آخر الزمان است، که یکی شان نداء آسمانی است از جبرئیل(ع) و مربوط به وجود مبارک حضرت حجت(عج) است و در برخی آیات قرآن هم به آن اشاره شده و در روایات هم آمده است. این صیحه آسمانی واقع می‌شود، چه اینکه یکی از علائم ظهور، صیحه آسمانی است.

آن وقت همانجا دارد که یک صیحه‌ای هم از ابلیس از روی زمین بلند می‌شود و در تکذیب آن صیحه‌ی آسمانی است، به طوری که مردم، صیحه‌ی آسمانی را گوش نکنند. حال سائل می‌گوید ما به سنی‌ها می‌گوییم که معتقدیم این دو صیحه واقع می‌شود ولی آنها می‌گویند «يَقُولُونَ مِنْ أَيْنَ تُعْرَفُ الْمُحَقَّةُ مِنَ الْمُبْطَلَةِ إِذَا كَانَتَا» وقتی دو تا صیحه است، از کجا محقق را از باطل تشخیص می‌دهیم؟ امام(ع) فرمود: «قَالَ فَمَاذَا تَرُدُّونَ عَلَيْهِمْ؟»، راوی می‌گوید: «قُلْتُ مَا نَرُدُّ عَلَيْهِمْ شَيْئاً» گفتند: ما چیزی جواب ندادیم. امام(ع) فرمود: «قَالَ قُولُوا يُصَدِّقُ بِهَا إِذَا كَانَ مَنْ يُؤْمِنُ بِهَا مِنْ قَبْلُ». به اینها بگو که تصدیق می‌کند این صیحه را کسی که قبل

از آمدن این صیحه، ایمان به آن صیحه دارد. «يُصَدِّقُ بِهَا إِذَا كَانَ مَنْ يُؤْمِنُ بِهَا مِنْ قَبْلُ». بعد حضرت(ع) این آیه را می‌خوانند که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ». البته در جمله «یصدق بها من يؤمن بها من قبل» این «من يؤمن بها من قبل» دو احتمال وجود دارد که عبارتند از:

«احتمال اول»:

آیا فقط خود حضرت(ع) هست، که خود حضرت(ع) صد در صد ایمان به این صیحه دارد.

«احتمال دوم»:

یا نه دائره‌اش یک مقدار وسیع‌تر است و شامل کسی که به برکت معصومین(علیهم السلام) ایمان آورده نیز، می‌شود. یعنی بگوییم شیعه که الان به برکت ائمه‌ی معصومین(علیهم السلام) به وجود همچنین صیحه‌ای و تصدیق آن ایمان آورده‌اند. حال کدام احتمال مد نظر است، به نظر می‌رسد که علی الظاهر همین احتمال دوم مراد است.

روایت چهارم: روایت زراره از امام صادق(ع)؛

صاحب کتاب «البرهان» در حدیث ششم باز نقل می‌کند:

الف. بررسی سند:

«ابن بابویه»: شیخ صدوق(ره)

«قال حدثنا أبي»: یعنی پدر شیخ صدوق(ره)

«قال حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب»:

«عن جعفر بن بشير»:

«عن هشام بن سالم»:

«عن زرارة»:

ب. بررسی دلالت:

«عن أبي عبد الله(ع)»، امام صادق(ع) این را فرمود: «ينادي مناد بإسم القائم(ع)» امام(ع) فرمود منادی إسم حضرت(ع) را می‌برد، «قلت خاصّ أم عام؟»، این نداء خاص است یا عام است؟ «قال عامٌ يسمع كل قوم بلسانهم» حالا گاهی اوقات می‌گویند این نداء اگر عربی باشد، که در روایت داریم عربی است، هر قومی چطور می‌توانند بفهمند؟ این روایت می‌گوید هر قومی آن نداء را به لسان خودشان می‌فهمند. نداء عربی هست و به زبان عربی اعلام ظهور می‌شود، ولی هر قومی با لسان خودشان می‌فهمند. «قلت: فمن يخالف القائم و قد نودی بإسمه» آیا وقتی اسم حضرت(عج) آورده می‌شود از آسمان باز کسی مخالفت می‌کند و کیست که مخالفت کند؟ «قال لا يدعهم ابليس حتى ينادي، في آخر الليل فيشكك الناس». ابلیس ندا می‌دهد و مردم را و عده‌ای را به شک می‌اندازد.

الف. بررسی سند:

«مَاجِلُوْیْهِ»:
«عَنْ عَمِّهِ»:
«عَنْ الْكُوفِيِّ»:
«عَنْ أَبِيهِ»:
«عَنْ أَبِي الْمُغْرَاءِ»:
«عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ»:

ب. بررسی دلالت:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)» در حدیث بعدی از امام صادق(ع): «قال صوت جبرئیل من السماء» این صیحتین که در دو سه روایت قبلی خوانیدم، می‌فرماید: «صوت جبرئیل من السماء و صوت ابلیس من الارض فاتبعوا الصوت الاول و ایاکم الاخیر»، بهره‌یزید از آن صوت اخیر که «أن تُفتنوا به»، که مفتون به او بشوید.

روایت ششم: روایت عمرو بن ابی القاسم از امام صادق(ع)؛

یکی از روایاتی که هست در تفسیر عیاشی آنجا آمده است.

الف. بررسی سند:

«عن عمرو بن ابی القاسم»:

ب. بررسی دلالت:

«قال سمعت ابا عبد الله (ع) و ذکر اصحاب النبی (ص)» امام صادق(ع) اصحاب پیامبر(ص) را نقل می‌کرد. «ثم قرأ أف من یهدی الی الحق احق ان یتبع، فقلنا من هو أصلحک الله؟» به امام صادق(ع) عرض کردم این (من یهدی الی الحق) در میان اصحاب رسول خدا(ص) چه کسی بوده؟ ببینید این خودش نکته‌ای است. امام(ع) در جواب فرمودند: «بَلَّغْنَا أَنَّ ذَٰلِكَ عَلِيٌّ (ع)». در میان آنها فقط امیرالمؤمنین(ع) بوده. یعنی آن کسی که این عنوان (من یهدی الی الحق) بر او کاملاً تطبیق می‌کند، امیر المؤمنین(ع) بوده و حتی اصحاب امیر المؤمنین(ع) را هم شامل نمی‌شود.

روایت هفتم: روایت ابی جارود از امام باقر(ع)؛

«علی ابن ابراهیم»:
«قال فی روایة أبی الجارود»:

«عن ابی جعفر(ع) فی قوله: **افمن یهدی الی الحق** احق ان یتبع ام من لا یهدی»، فرمود: «فأما من یهدی الی الحق فهم محمد(ص) و آل محمد(علیهم السلام) من بعده». اینجا فقط منحصر در رسول خدا(ص) و اهل بیت(علیهم السلام) رسول خدا هستند. «و اما من لا یهدی الا ان یهدی، فهو من خالف من قریش و غیرهم اهل بینه من بعده». آن «من لا یهدی» کسانی بودند که با علی ابن ابی طالب(ع) و با عترت رسول خدا(علیهم السلام) و با اهل بیت رسول خدا(علیهم السلام) مخالفت کردند.

بیان نظر نهایی پیرامون آیه و ارتباط آن با مسأله‌ی مهدویت؛

به هر حال مجموعاً از این روایات، ما خودمان عنوان **(من یهدی الی الحق)** را می‌گوییم، فقط در کسانی ظهور دارد که «فی جمیع الامور **یهدی الی الحق**» هستند و این فقط انطباق بر انبیاء و ائمه طاهرین(علیهم السلام) پیدا می‌کند. پس با قطع نظر از روایات هم، آیه مربوط به همین معناست.

حالا ربط این آیه و قضیه‌ی مهدویت این است که: آن تعبیری که در روایت قبلی خواندیم که «ینادی منادٍ بِاسْمِ القائم(عج)» و این دو صیحه‌ای که می‌آید و مربوط به ظهور حضرت(عج) هست که امام صادق(ع) در آن روایت فرمود: این صیحه را کسی تصدیق می‌کند که ایمان به او قبلاً آورده است و این شامل خود حضرت صادق(ع) و اصحاب ایشان، می‌تواند باشد.

البته این آیه دیگر بیش از این مطالب، دلالتی بر بحث ندارد. تا آیات دیگر را ان شاء الله بررسی نماییم.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.